



خود را صفر کنیم

گفت‌وگو با آموزگاری از خطه خراسان جنوبی

شهلا فهیمی

■ **حمیده قربانی** یکی از آموزگاران بازنشسته و پیشکسوت شهرستان‌های درمیان سربیشه و بیرجند در استان خراسان جنوبی است. ۲۸ سال سابقه تدریس دارد و تمام این سال‌ها آموزگار پایه اول بوده است. مدرک کارشناسی مدیریت دولتی از مرکز تربیت معلم الزهرا (س) دارد و علاوه بر تدریس، سرگروه آموزشی، مدرس استانی و کشوری ارزشیابی کیفی توصیفی و تألیف یک مجموعه کتاب با عنوان «کتاب‌های باران ویژه نوآموزان پیش‌دبستانی» را در کارنامه فعالیت‌های خود دارد. زحمات و تلاش‌های دلسوزانه این معلم باتجربه، بهانه گفت‌وگوی کوتاه ما با ایشان بوده است.

جامعه نیز نسبت به این شغل بهبود یابد. معلم باید در جایگاهی قرار گیرد که مردم خوبی‌ها و شایستگی‌ها و حتی شایستگان را در تراز با او بسنجند و حرمت‌گذاری کنند. خواسته معلمان سرزمین من شأن و منزلت اجتماعی است؛ شأنی که شایسته زحماتشان باشد.

چکیده ۲۸ سال تجربه معلمی خود را در چند جمله به معلمان جوان بگویید.

■ به معلمان جوان می‌گویم: تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف/ مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی جاده و مسیر آموزش پر از فراز و نشیب است. شما جوانی و عمر خود را در این راه می‌گذارید. قدر لحظه‌لحظه زندگی خود و دیگران را بدانید. با علم و آگاهی و مهارت در کلاس حاضر شوید. یادگیری سخت است، اما از آن سخت‌تر یاد دادن است. با نیروی محبت و صبوری کارها آسان می‌شود.

چگونه می‌توان احساس نیاز به یادگیری را در معلمان تقویت کرد؟

■ یکی از اصول معلمی که من هم خیلی به آن معتقد و پایبند بودم، اصل «خودصفر کردن» در معلمی است. یعنی در ابتدای هر سال فکر کنی اولین سال معلمی‌ات است و از کلاس

ویژگی‌های معلمان ابتدایی، به خصوص معلم کلاس اول، چیست؟

■ معلم کلاس اول باید مهربان و صبور باشد. دانش آموز کلاس اول پادشاه خانه‌اش بوده و حالا قرار است در کلاسی بنشیند که برای او به وسعت دنیا است. لذا اگر معلم مهربانی و صبوری را به اندازه کافی داشته باشد، حلاوت روزهای مدرسه به کام او و دانش‌آموزانش خواهد نشست.

به نظر شما چگونه می‌توان جایگاه معلمان را در جامعه ارتقا داد و مقامشان را پاس داشت؟

■ معلمی یکی از حساس‌ترین شغل‌های هر جامعه است؛ شغلی که پایه و اساس فرهنگ، ادب، علم و پیشرفت کشور را رقم می‌زند. بزرگان در وصف جایگاه معلم سخن‌ها گفته‌اند، اما از میان تمام آن‌ها، جمله‌ای که من خیلی دوست دارم و همیشه برای معلمان فرزندانم نوشته‌ام این است: «نقش آموزگار در دل هاست. دگری جای او نمی‌گیرد.»

در روزگار جدید معلم از یاددهنده به راهبر تبدیل شده و البته این جایگاه بالایی است. از نظر من، اگر معلم واقعا معلم باشد، این خودش راه است؛ راهی برای صعود یا سقوط دانش‌آموز، و نیز راهی برای حفظ جایگاه خود یا از دست دادن این جایگاه. معلم نه تنها خود باید ارجمند باشد، بلکه باید بکوشد نگاه

چه برنامه‌ای برای بازنشستگی خود دارید؟

بازنشستگی دوره جدیدی از زندگی من است. قصد دارم زمان بیشتری برای بعضی علاقه‌هایم، وقت بیشتری برای فرزندان و همسرم، و رسیدگی به امور شخصی‌ام بگذارم و اگر خدا بخواهد خاطرات و تجربه‌هایم را به رشته تحریر درآورم.



و دانش آموز چیزی نمی‌دانی و باید در این زمینه کسب علم و آگاهی کنی. آن وقت است که فکر می‌کنی یک نیمه یا یک تکه از پازل معلمی‌ات گم شده و جست‌وجوگر می‌شوی. رو به سمت بالا حرکت می‌کنی، تغییرات را سریع‌تر می‌پذیری. راحت‌تر عادت‌های خود را تغییر می‌دهی و تدریس به‌روزتری ارائه می‌کنی.

اما اگر فکر کنی چمدان معلمی‌ات پر است و چون سال‌ها تدریس داشته‌ای، پر از علم و اطلاعات هستی، مثل یک دایره، فقط دور خودخواهی چرخید و در نهایت سردرگم خواهی شد. یا آن قدر خود را در اوج خواهی دید که هیچ تلاشی برای بالا رفتن بیشتر نخواهی کرد.

چه آرزویی دارید؟

برای معلمان زحمتکش سرزمینم سربلندی، برای دانش‌آموزان عاقبت‌بخیری و برای آموزش و پرورش کشورم عدالت آموزشی آرزو مندم.

خاطرات

جشن نوشتن

در مدرسه ما رسم بود روزی که دانش‌آموزان کلاس اول حروف اسمشان را یاد گرفتند و توانستند آن را کامل بنویسند، جشن کوچکی در کلاس گرفته شود و به دانش‌آموز هدیه‌ای داده شود. من هم خصوصیات اخلاقی و رفتاری خوب و نیک آن دانش‌آموز را روی گلبه‌های گل می‌نوشتم و به او هدیه می‌دادم.

روزی وارد مدرسه شدم. مدیر مدرسه گفت برای کلاس شما مشکلی پیش آمده است. بچه‌ها را به سالن اجتماعات هدایت کرده‌ایم. کلاستان را آنجا برگزار کنید تا مشکل برطرف شود. به سمت سالن رفتیم. وقتی در را باز کردم، با صحنه‌ای مواجه شدم که مات و مبهوت ماندم. همه دانش‌آموزانم به همراه والدینشان داخل سالن جمع شده بودند. با ورود من آهنگ شادی نواخته شد و بچه‌ها فریاد شادی سر دادند. روی میز پر از گل‌های رز زیبا بود که به ساقه هر کدامشان



کارتی آویزان بود. آن روز نه روز تولد من بود، نه روز معلم. مانده بودم پس این جشن برای چیست؟ چشمم به تابلوی داخل سالن افتاد که روی آن نوشته بودند: آموزگار عزیزمان روزها انتظار کشیدیم تا نامتان را آن‌گونه که می‌گوییم، بنویسیم و بخوانیم.

آن روز دانش‌آموزانم خواندن و نوشتن «نام من» را جشن گرفتند و روی کارت‌ها هم خصوصیات اخلاقی مرا نوشته بودند! چه قدر آن روز برایم لذت‌بخش و به یادماندنی شد!

جای بوسه معلم

در دبستان پسرانه و در پایه اول مشغول خدمت بودم. دانش‌آموزی به نام حسین داشتم که مطالب درسی را کمی دیرتر یاد می‌گرفت و در شناخت نشانه‌های الفبایی از دیگران قدری عقب‌تر بود. من معمولاً در ارزشیابی کلاسی، وقتی قرار بود حسین پای تخته بیاید، از کلمات و عبارت‌های ساده‌تری استفاده می‌کردم.

آن روز زنگ آخر بود و بچه‌ها خسته از برنامه روزانه. روی تخته جمله به نسبت طولانی و مشکلی را به شکل نامرتب نوشتم و خواستم یک نفر داوطلب شود و جمله کامل را بنویسد.

حسین با شتاب پای تخته آمد؛ طوری که نتوانستم مانع حضورش

شوم. نگران بودم نتواند از پس این تمرین برآید و سرخورده شود. اما در کمال ناباوری دیدم تمرین را به درستی انجام داد و لبخند رضایت روی لبانش نقش بست. بچه‌ها شروع به دست‌زدن کردند. با اشتیاق فراوان به سمتش رفتم و گونه‌اش را بوسیدم. زنگ مدرسه به صدا در آمد و بچه‌ها به خانه رفتند.

صبح روز بعد وقتی وارد مدرسه شدم، پدر و مادر حسین به همراه پدربزرگ و مادر بزرگ جلوی در کلاس من منتظر بودند. با شادی زیاد تعریف کردند دیروز وقتی حسین به خانه آمد، به او گفتیم دست و صورتت را بشور تا ناهار بخوریم. حسین گفت دست‌هایم را می‌شویم، ولی صورت من را نه؛ چون جای بوسه خانم معلمم پاک می‌شود. می‌خواهم جایش بماند و آن را به همه نشان بدهم.

پیشرفت حسین از آن روز خیلی بهتر شد. الان حسین عزیز من دانشجوی پزشکی است و امیدوارم در کارش موفق باشد.